

بررسی اقسام امکان عام در کلام مرحوم میرداماد (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و بعضُ سادّةِ أعاضِمِ الحكماءِ أدامَ اللهُ غلَّوهُ فصَلَّ الكَلَامَ في هَذَا المَقَامِ قائلًا بِأَنَّ
الإمکانَ العامَّ هو ما يُلَازِمُ سَلْبَ ضَرُورَةِ عَدَمِ الشَّيْءِ فَإِنَّهُ سَلْبُ الضَّرُورَةِ عَنِ الجَانِبِ
المُخَالَفِ و الجَانِبِ المُخَالَفِ إمَّا عَدَمٌ ما يُنَّصَفُ بِذَلِكَ الإمكانِ.^۱

بعضی از بزرگان - مرحوم میرداماد - مطلبی را در

اینجا تفصیل داده‌اند، ایشان این‌طور فرموده‌اند:

امکان عام آن چیزی است که همراه با سلب ضرورت

عدم شیء است و ملازم با سلب ضرورت عدم شیء

از جانب مخالف است. امکان عام عبارت از سلب

ضرورت از جانب مخالف است ولی اگر بخواهید در

این عبارت دقت کنید می‌بینید که نسبت به جانب

موافق مطلبی نیست یعنی فقط نظر به جانب مخالف

است. این مطلب می‌رساند که مقصود از سلب

ضرورت از جانب مخالف در اینجا بشرط لا است نه

معنای لابشرطی که بخواهد، در جانب موافق

معنایش معنای لابشرط لحاظ شود. جانب مخالف یا

عدم آن وصفی است که به این امکان متصف است،

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۷.

اگر قضیه ما قضیه مرکبه باشد مثل اینکه می‌گوییم:

زید قائم بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ؛ یعنی عدم این وصف قیام

برای زید ضرورت ندارد. این در صورتی است که

قضیه قضیه مرکبه باشد و اگر قضیه بسیطه باشد مثل:

زید موجودٌ بِالْإِمْكَانِ یا **زیدٌ ممکنُ الوجودِ**.

أعنى النسبة إن كان الإمكانَ جهةً أو عدمَ ذاتِ الموضوع أعنى انتفاءه في نفسه إن كان الممكنُ هو المحمولُ و ضرورةً عدمِ كلِّ مفهومٍ هي امتناعُ ذلك المفهوم.

یعنی نسبت بین محمول و موضوع، اگر امکان

جهت باشد؛ یعنی **زید قائم** که امکان در اینجا جهت

در قضیه است ولی موضوع و محمول دو چیز

مخالف هستند و محمول وصف برای موضوع است.

یا اینکه می‌گوییم: **زید ممکنُ الوجودِ** یا **الله ممکنُ**

الوجود فرق نمی‌کند، در اینجا خود امکان برای

قضیه ما محمول واقع شده است. فرقی نمی‌کند در

اینجا بگوییم: **زید موجودٌ بِالْإِمْكَانِ** یا اینکه بگوییم:

الله موجودٌ بِالْإِمْكَانِ یا اینکه بگوییم: **زید ممکنُ**

الوجود، هر دو یکی است؛ یعنی این امکان در اینجا

جهت نیست، در اینجا محمول است چون قضیه،

قضیه بسیطه است و وصفی در اینجا نیست.

ضرورت عدم هر مفهومی عبارت از امتناع این مفهوم

إن كان الممكنُ هو المحمول ... اگر امکان در

اینجا محمول باشد، ضرورت عدم هر مفهومی عبارت از امتناع این مفهوم است پس وقتی که ما در این امکان سلب ضرورت از عدم می‌کنیم پس در واقع سلب امتناع می‌کنیم! پس امکان به قضایایی برمی‌گردد که آن قضایا ممتنع نباشند بلکه قضایای ممکن یا واجب باشند. این [به] جهت مخالف برمی‌گردد. بنابراین امتناع مشمول امکان عام نخواهد بود و وقتی که مشمول امکان عام نخواهد بود، دیگر حدّ وسط در آن مسئله تکرار نشده است.

فالإمكانُ العامُّ سلبُ امتناع ذات الموضوع أو سلبُ امتناع الوصفِ العارضِ له و هو النسبةُ و على التقديرين لا يصدقُ الممكنُ العامُّ على الممتنع.

امکان عام، سلب امتناع این موضوع است یا سلب امتناع وصفی است که عارض بر موضوع می‌شود مثل: **زید قائم**. بنا بر هر دو تقدیر چه در قضایای بسیطه و چه در قضایای مرکبه، دیگر ممکن عام بر امتناع صدق نمی‌کند و وقتی صدق نکرد بنابراین قضیه دوم ما که **كلُّ ما ليسَ بممكنٍ فهو ليسَ بالإمكانِ الخاصِّ**، این مسئله دیگر در اینجا کذب واقع می‌شود چون عدم امکان خاص با امتناع هم می‌سازد در حالی که در تحت امکان قرار نمی‌گیرد. **كلُّ ما هو ممكنٌ فهو ممكنٌ بالإمكانِ الخاصِّ**، این

قضیه در اینجا دیگر قضیه کاذبه خواهد بود. این یک تعریفی است که در اینجا نسبت به امکان عام کرده‌اند. گفتیم که مرحوم میرداماد دو تعریف را ذکر کرده است و اشکال بر این تعریف را هم عرض کردیم؛ هم بر این تعریف و هم اشکالی که بر این قضیه واقع شد.

مرحوم میرداماد برای امکان عام دو تعریف بیان کرده است؛ یک تعریف بنا بر تعریف خاص که همین است که امکان عام عبارت از سلب ضرورت از جانب مخالف است و به معنای این است که آن جانب موافق برای او بشرط لا است؛ یعنی به شرط عدم تطرّق احتمال خلاف! وقتی که می‌گوییم: **اللَّهُ** **ممكنُ الوجود**، معنایش این است که عدم وجود برای الله ضرورت ندارد و وقتی که عدم وجود برای الله ضرورت نداشت، معنایش این است که وجود برای الله بشرط لا است؛ یعنی به شرط عدم تطرّق احتمال مخالف است. آن وجودی که احتمال مخالف در آن نشود، واجب می‌شود. پس عبارتةً **أخرای آن الله واجب الوجود** می‌شود. آن وقت روی این جهت چون در این امکان، سلب ضرورت از عدم

می‌کند در آنجایی که عدم برای قضیه ضرورت دارد، دیگر نمی‌توانیم بگوییم: امکان! دیگر نمی‌توانیم بگوییم: شریکُ الباری ممکنُ الوجودِ بِالْإمكانِ العام که سلب ضرورت از جانب مخالف کند به معنای عدم؛ یعنی امتناع برای او لازم باشد، نمی‌توانیم این را بگوییم. چرا؟ چون امکان عام بر این اصطلاح فقط ناظر به حیثیت وجودی قضایا است، آن حیثیت وجودی قضایا یا وجوب محمول برای موضوع است؛ یعنی وجوب خود موضوع یا وجوب وصف محمول برای موضوع یا استواء طرفین. اما اگر قضیه قضیه‌ای باشد که ممتنع باشد، چون عدم حاکم بر قضیه است و این امکان بنا بر اصطلاح خاص ناظر به جنبه وجودی است بنابراین در این امکان، این امکان نمی‌تواند - اگر بگوییم: وصف، وصف چیز متعارفی است - جهت برای قضیه قرار بگیرد به عکس آنچه که تابه حال می‌خواندیم که امکان عام سه طرف دارد؛ یکی واجب و یکی ممتنع و یکی هم تساوی الطرفین، بنا بر اصطلاح این خواص امکان عام دو طرف دارد؛

یکی واجب مثل: **اللَّهُ وَاجِبُ الوجودِ يا زَيْدٌ متحرکُ**
الأصابعِ بِالإمكانِ مادامِ کاتباً که طرف چیز است و
طرف دوم، طرف **زَيْدٌ موجودٌ** که طرفین آن طرف
مساوی است.

آن وقت روی این جهت امتناع داخل در تحت
این امکان نخواهد بود و وقتی امتناع در تحت امکان
نخواهد بود، قضیه‌ای که می‌گوید: **كُلُّ ما هو مُمكنٌ**
فَلَيْسَ بِمُمكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ، این چیز بود. **كُلُّ**
ما لیسَ بِبِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ فَهو مُمكنٌ
بِالإمكانِ العامِ، این قضیه دوم کاذب خواهد بود.
چرا؟ چون **كُلُّ ما لیسَ بِبِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ** هم
واجب را شامل می‌شود **لیسَ بِبِممكنٍ بِالإمكانِ**
الخاصِ و هم ممتنع را شامل می‌شود **هو لیسَ**
بِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ. پس فقط یک چیزی از
تحت آن خارج می‌شود و آن تساوی طرفین است.
در تساوی طرفین مثل: **زَيْدٌ موجودٌ يا زَيْدٌ قائمٌ**، این
فَهُوَ مُمكنٌ بِالإمكانِ الخاصِ. اما اینکه داریم: **كُلُّ**
ما لیسَ بِبِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ که دو چیز در
اینجا باقی می‌ماند؛ یکی واجب و یکی ممتنع **فَهُوَ**
مُمكنٌ بِالإمكانِ العامِ، **فَهُوَ لیسَ بِبِممكنٍ بِالإمكانِ**

العام. چرا؟ چون امکان عام امتناع را نمی‌گیرد! فقط یک چیز را می‌گیرد و آن واجب الوجود است و آن چیزی است که محمول برای او واجب باشد. این قضیه دوم کاذبه درآمده است. چرا؟ تعریفی که شما برای امکان عام کردید در این قضیه دوم جور در نمی‌آید. **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** امتناع را شامل می‌شود و **فَهُوَ مُمَكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** شامل نمی‌شود. این اشکال اول بود.

بنابراین که ما امکان عام را به تعریف خواص تعریف کنیم که فقط امکان عام ناظر به جهت وجودی است، نه عدمی! اما آن چیزی که تابه‌حال در منطق و حاشیه و از این حرف‌ها می‌خواندیم این بود که سه چیز در امکان عام هست و در تحت آن هست؛ یعنی شامل عمومیت اطلاق‌ی به سه چیز دارد؛ یکی به واجب دارد و یکی به امتناع دارد و یکی به متساوی‌الطرفین دارد. مثل اینکه بگوییم: **اللَّهُ وَاجِبٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** و **شَرِيكُ الْبَارِي مَمْتَنَعٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** و **زَيْدٌ مَوْجُودٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، هر سه اینها داخل در تحت امکان عام نیستند. حالا ببینیم که با

توجه به اینکه این امکان عام شامل این سه تا می شود
چطور این قضیه کاذبه است؟! راجع به این مسئله
[حرف بزیم].

و جمهورُ الناسِ يَضَعُونَ أَنَّ الجَانِبَ المُخَالَفَ هو ما يُخَالَفُ الواقعَ مِنْ طَرَفَيِ الوجودِ
و العدمِ فالْمُخَالَفُ فِي الواجِبِ هو العَدْمُ و فِي المُمْتَنِعِ هو الوجودُ و المُمْكِنُ يَقَعُ عَلَيهِمَا.

اما تعريف بنا بر تعريف جمهور این است که
جانِبِ مُخَالَفِ آن است که از دو طرف وجود و عدم
مخالف با واقع است؛ یعنی هر سه تا را دربر می گیرد.
آنکه مخالف با واجب است، عدم است. **اللَّهُ وَاجِبٌ**
الوجود بِالِإمكانِ العامِ؛ یعنی عدم برای او ضرورت
ندارد، این یکی. **شريكُ الباري ممتنعٌ بِالِإمكانِ**
العامِ؛ یعنی وجود برای شريك الباري ضرورت
ندارد، این دو. سوم ممکن است که بر هر دوی اینها
واقع می شود مانند: **زَيْدٌ موجودٌ**، هم بر دو طرف
مخالف و هم بر موافق واقع می شود. در این قسم
چطور امتناع را خارج می کنید؟! امتناع که دربر
می گیرد. با این تعریفی که گفتیم بنابراین قضیه دوم
هم صادق است. **كُلُّ ما لَيْسَ بِإمكانِ**
الخاصِ دو چیز را شامل می شود؛ یکی وجوب و
یکی امتناع. **فهو مُمكنٌ بِالِإمكانِ العامِ** خب درست
است، حالا کذب این چطور معلوم می شود؟! با این

بیانی که ایشان می فرمایند.

فإن أريدَ بالممكنِ العامِ المعنىَ الأوَّلَ لم يَصْدُقْ قَوْلُ المشككِ الممتنعِ بالذاتِ ممكنُ عامٍ.

اگر به واسطه ممکن عام آن معنای اول قصد شود

باشد، قول این مشکک که می گوید: **الممتنع بالذات**

ممكنُ عام صدق نمی کند چون در امکان عام امتناع

نبود!

و إن أريدَ ما يوضَع عندَ الأكثرينَ فيقالُ إما أن يعتبر في كلِّ من الواجبِ و الممتنعِ ضرورةً أحدَ الطرفين فقط فيكونُ ما ليسَ بممكنٍ خاصٍ مُنقسمًا إلى ثلاثة أقسامٍ واجبٍ و ممتنعٍ و ضروريِّ الطرفين فلا يَصِحُّ حينئذٍ أن ما هو ضروريُّ الطرفين مَسلوبُ الضرورةِ عَمَّا هو غيرُ واقعٍ من طرفيه.

اگر اراده بشود آن امکان عامی که اکثرین به او

معتقد هستند، مطلب را این طور برای شما توجیه

می کنیم و آن چنان می پیچانیم که بالأخره اشکال ثابت

بشود. یا در هر کدام از واجب و ممتنع فقط ضرورت

أحد طرفین هست، هم در واجب و ممتنع این طور

بحث می شود که **الله واجب الوجود**. اینکه

می گوییم: عدم ضرورت ندارد به این معناست که

وجوب ضرورت دارد یعنی این بشرطلا از ناحیه

موافق می شود. آن که ممکن خاص نیست سه

قسمت است: واجب و ممتنع و ضروری الطرفين؛

یکی واجب و یکی ممتنع و یکی هم آنچه که هر دو

طرف برای آن ضروری است.

من اشکال به اینجا وارد کردم که ضروری

الطرفین مستحیل است. چطور در اینجا ممکن است
که امکان خاص در تحت سه چیز قرار بگیرد؟! اصلاً
مفهوم ضروری الطرفین نداریم. مفهوم ممتنع داریم.
شریک الباری از مفاهیم ممتنع است، اجتماع متناقض
از مفاهیم امتناع است، اجتماع تضاد از مفاهیم امتناع
است و عدم مطلق از مفاهیم امتناع است. ما از مفاهیم
امتناع خیلی داریم! مفهوم واجب هم که داریم که
واجب الوجود است اما در عالم وجود مفهوم ضروری
الطرفین چه داریم؟! برای ما بفرمایید. ضروری
الطرفین به چه می‌گویند؟! آنچه که هم جنبه عدم
برای او ضرورت داشته باشد و هم جنبه وجود. این
غیر از در کله آقای میرداماد، چه چیزی می‌تواند
تحقق پیدا کند؟! ما که نفهمیدیم. یک مفهومی را پیدا
کنیم [که هم جنبه عدم برای او ضرورت داشته باشد
و هم جنبه وجود].

بله! در عالم تئوری می‌توانیم بگوییم که برای هر
چیزی یا جنبه مخالف ضرورت دارد یا جنبه موافق
ضرورت دارد یا هر دو طرف ضرورت دارد. ولی این
چیز چه چیزی است؟! این چیز هیچ چیز است
نه اینکه چیزی باشد!! آن وقت ایشان این هیچ چیز را

جزء یکی از اقسام امکان خاص آورده است! به اینجا ایراد وارد کرده است. لذا ایشان از این ناحیه ایراد می‌فرمایند که آنچه که از دو ناحیه ضرورت داشته باشد؛ یعنی هم از ناحیه مخالف و هم از ناحیه موافق. خوب حالا که این‌طور شد این اشکال در اینجا وارد می‌شود. آنچه که ضروری الطرفین است دیگر نمی‌شود مسلوب الضروره باشد از آن مفهومی که این ضرورت از دو طرف بر آن قرار نگرفته است؛ یعنی دیگر نمی‌شود که این نسبت به امکان عام ضروری الطرفین باشد.

بنا بر این تعریف که امکان عام شامل سه چیز می‌شود: یکی واجب و یکی ممتنع و یکی محتمل الطرفین، در اینجا باید بگوییم که شامل ضروریه الطرفین هم هست درحالی که شامل نیست! پس این قضیه که می‌گوید: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمَمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مَمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ، كَلُّ مَا لَيْسَ بِمَمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** ضروری الطرفین را شامل می‌شود درحالی که ممکن عام ضروری الطرفین را شامل نمی‌شود. امکان عام یا شامل واجب می‌شود یا

شامل ممتنع می‌شود یا شامل محتمل الطرفین می‌شود که همین ماهیات و... باشد، دیگر شامل ضروری الطرفین نمی‌شود درحالی که **كُلُّ مَا لَيْسَ بِبِمَكْنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** ضروری الطرفین را هم شامل شد. چون مخالف با امکان خاص سه چیز است: یکی واجب است، امکان خاص آن چیزی است که فقط محتمل الطرفین باشد! نقیض آن سه چیز می‌شود: یکی واجب و یکی ممتنع و یکی هم ضروری الطرفین. گرچه ضروری الطرفین نقیض در تحت نقیض امکان خاص است ولی در تحت امکان عام نیست! بنابراین از این نقطه نظر دوباره به اشکال مشکک ایراد وارد می‌شود. اشکال ما این بود که اصلاً ضروری الطرفین مفهوم قابل تصویری نیست تا اینکه بخواهد یکی از مصادیق نقیض امکان خاص قرار بگیرد.

و إِمَّا أَنْ يُعْتَبَرَ فِي كُلِّ مِنْهُمَا ضَرُورَةٌ أَحَدِ الطَّرْفَيْنِ بِلاَ شَرْطِ آخَرَ مِنْ اِعْتِبَارِ ضَرُورَةِ الطَّرْفِ الْآخَرَ أَوْ عَدَمِهَا فَلَا يَصِحُّ أَنْ كُلُّ مُمْتَنَعٍ مَسْلُوبِ الضَّرُورَةِ عَمَّا هُوَ غَيْرُ وَاقِعٍ مِنْ طَرَفِيهِ إِذْ ضَرُورِيُّ الطَّرْفَيْنِ مُمْتَنَعٌ وَ لَيْسَ يَصِحُّ فِيهِ ذَلِكُ.

یا اینکه اعتبار می‌شود که در هر کدام از این دو طرف، ضرورت یکی از دو طرف بدون شرط دیگر است! بشرط لا این است که احتمال مخالف نیاید و اگر احتمال مخالف نیاید، یا واجب می‌شود یا ممتنع

می‌شود یا ضروری الطرفین که احتمال مخالف نیست. حالا اگر لابشرط بود؛ یعنی یکی از آن دو طرف ضرورت دارد اما این طرف آن لابشرط است؛ یعنی ممکن است این طرف آن ضرورت نداشته باشد؛ یعنی عبارت از همان محتمل الطرفین باشد.

بِلا شَرَطٍ آخِرٍ مِّنْ اَعْتِبَارٍ... بدون اعتبار شرط اینکه طرف دیگر یا عدمش ضرورت داشته باشد. دیگر در اینجا صحیح نیست که بگوییم: هر ممتنعی مسلوب الضرورة است از آنچه که آن غیر واقع از طرفین است؛ یعنی سلب ضرورت از طرف مقابل برای او سلب می‌شود؛ یعنی وقتی می‌گوییم: **شَرِيكُ الْبَارِي مَمْتَنَعٌ بِالْاِمْكَانِ الْعَامِ**، معنایش این است که خود عدم برای او ضرورت دارد اما ناحیه وجود برای او محتمل است؛ می‌شود از ناحیه وجود باشد ولی از ناحیه عدم محتمل است، این دوتا باهم جور در نمی‌آید! زیرا ضروری الطرفین در اینجا ممتنع است. اگر یک چیزی ضروری الطرفین باشد، دوباره در اینجا امتناع پیش می‌آید.

مطلبی که ایشان در اینجا می‌خواهند بفرمایند این

است که چه بشرطاً بگیریم و چه لابشرط بگیریم، مسئله فرق نمی‌کند. بشرطاً می‌گیریم یعنی اگر ما امکان عام را این‌طور معنا کنیم که سلب ضرورت از جانب مخالف کند اما نسبت به جانب موافق بشرطاً است. فرض کنید در **اللَّهُ وَاجِبُ الوجودِ سَلْبِ بِالِإمكانِ** سلب ضرورت از جانب مخالف می‌کند و می‌گوید: عدم برای الله ضرورت ندارد ولی اینکه عدم برای الله ضرورت ندارد، وجودش بشرطاً است؛ به شرط اینکه احتمال مخالف در ناحیه وجود نیاید! پس وجود، ضرورت می‌شود. بشرطاً یعنی به شرط عدم احتمال مخالف از ناحیه مقابل برای ناحیه اثبات. **اللَّهُ وَاجِبُ الوجودِ بِالِإمكانِ**، عدم برای الله ضرورت ندارد اما وجود هم ضرورت ندارد؟! نه، وجود ضرورت دارد. پس ضرورت وجود، ضرورت بشرطاً مثل ضرورت مقام احدیت می‌شود. به شرط عدم تطرّق عنوان و اتصاف و تعین در آن مرتبه! این معنای مقام احدیت با مقام این فرق می‌کند!

البتّه الآن مشغول خواندن توحید علمی و عینی هستم و مطالبی که به ذهنم می‌رسد در آنجا

می نویسم. از جمله مطالبی که در سفر مشهد به آن
برخورد کردم حاشیه و تزییلات مرحوم آقا - رضوان
الله تعالی علیه - بود که در اول این تزییلات این
مسئله را گفته‌اند. فرموده‌اند: بنا بر عقیده علامه
طباطبائی و دیگر از بزرگان حکماء، مقام احدیت
اولین مرتبه تعین از ذات است چون در اینجا گرچه
مقام، صرافت وجود است ولی بشرط لا اخذ شده
است؛ یعنی احدیت به شرط عدم تعین به مقام
واحدیت و عدم نزول به مقام واحدیت و صرف
همین عدم تعین و عدم نزول، **قید و تعین**.

عدم فرق مقام احدیت با مقام هو

اینجا اشکالی به نظرم رسید که نوشتم، گفتم: این
تعین یک تعین اعتباری است، نه تعین تکوینی و
حقیقی! مقام احدیت با مقام هو چه فرقی می‌کند؟!
ما مقام احدیت را به مقام عدم تنزل به واحدیت
لحاظ می‌کنیم ولی آیا در عالم واقع و تکوین و خارج
هم مقام احدیت غیر از صرافت وجود چیز دیگری
هست؟! چیز دیگری نیست.

تعریف مقام احدیت و واحدیت

بله، یک وقت در عالم اعتبار همان وجود را با

مقام جمعیتش و با تعین تصور می کنیم که واحدیت می شود؛ یعنی در عین صرافت آن تعین را جمع کرده و با تعین مصاحبت کرده و قرین با تعین شده است که واحدیت می شود. یا آن تعین را از آن مقام صرافت سلب می کنیم و آن مقام صرافت را به صرافت خودش باقی می گذاریم و دست به ترکیب آن نمی زنیم و آن را تنزل به مقام واحدیت نمی دهیم، این مقام احدیت می شود! پس این کار را ما انجام دادیم نه اینکه در خارج اتفاق افتاده است! این اعتبار، اعتبار معتبر است و با اعتبار معتبر که دیگر وجود در اینجا تقید و تعین نمی خورد! پس مقام احدیت با مقام هو یکی است و هیچ تفاوتی بین اینها نیست! یک وقت معتبر این وجود بالصرافه را بدون تعین تصور می کند و اسمش را مقام احدیت می گذارد و یک وقت با تعین یعنی با همه این عوامل وجود و عوامل امکان تصور می کند و اسمش را مقام جمع یا واحدیت می گذارد و اسم جمع بین هردو را الله می گذارد.

اسم الله، جامع بین صرافت و تعینات

بنابراین اسم الله جامع بین صرافت و تعینات

است به نحوی که صرافت با این تعینات منافات نداشته باشد! ولی در مقام احدیت و واحدیت منافات برقرار می شود یعنی مقام احدیت را جدا می کنیم و بالا می گذاریم و واحدیت را زیر آن می گذاریم و بعد می گوئیم: مقام احدیت مقام اطلاقی و لا تعینی است و در مقام واحدیت اطلاق و تعین آمده است. این اعتبار معتبر است اما در واقع احدیتی نداریم، احدیت همان صرافت وجود است که اگر بخواهیم آن صرافت وجود را بدون تعینات لحاظ کنیم، همان مقام صرافت خودش است و اگر با تعین لحاظ کنیم، واحدیت می شود. پس دیگر در اینجا بشرط لا گرفتن برای این تعین نمی آورد که حالا بخواهد آن مقام صرافت وجود را هم تعین بزند! همین مسئله در اینجا هست.

مرحوم میرداماد می فرمایند: یک وقتی در مقام امکان در امکان عام می گوئیم: **اللَّهُ وَاجِبُ الوجودِ بِالِإمكانِ العامِ** یعنی سلب ضرورت از جانب مخالف می کند اما جانب موافق چطور است؟ بشرط لا است؛ به شرط عدم احتمال خلاف یعنی در

ضرورت احتمال عدم نیست و چیزی که در آن
 احتمال عدم نبود واجب است. بنابراین **الله موجودٌ**
بِالإمكان العام واجب می‌شود. چه بگوییم: **الله**
موجودٌ بِالإمكان العام یا بگوییم: **الله واجبُ الوجودِ**
بِالإمكان العام، تفاوتی نمی‌کند چون در اینجا سلب
 ضرورت از جانب مخالف کرده و نسبت به جانب
 موافق در اینجا وجود را بشرط لا اخذ کرده است.
 همین‌طور در ناحیه ممتنع هم مسئله همین‌طور
 است؛ **شريكُ الباري مُمتنعُ الوجودِ بِالإمكانِ**،
 یعنی چه؟! یعنی وجود برای شريكُ الباري که ناحیه
 مخالف قضیه است ضرورت ندارد! امتناع بشرط لا
 است. امتناع به شرط عدم احتمال خلاف می‌شود:
 عدم به شرط عدم احتمال خلاف که همین امتناع
 است. **شريكُ الباري معدومٌ بِالإمكانِ** درست
 است - **ممتنعٌ** چیز صریحی است - چون عدم برای
 شريكُ الباري بشرط لا است و به شرط عدم احتمال
 مخالف است. آن عدمی که در آن احتمال مخالف
 نیاید، آن عدم ممتنع است. یک چیزی دیگر هم
 داریم و آن تساوی الطرفین است و یکی هم ضروری
 الطرفین است.

قسم دوم اینکه بگوییم: نه، اصلاً معنای امکان
 عام لابشرط است، چه کسی گفته است که بشرط لا
 است؟! بشرط لا را شما گفته‌اید! آنچه را که در منطق
 خوانده‌ایم این است که امکان عام سلب ضرورت از
 جانب مخالف می‌کند و نسبت به جانب موافقش
 لابشرط است. وقتی می‌گوییم: **اللَّهُ موجودٌ بِالْإمكانِ**
العام؛ یعنی این عدم در ناحیه ذات باری که جنبه
 مخالف قضیه است ضرورت ندارد اما نسبت به
 ناحیه مخالف لابشرط است؛ ممکن است ضرورت
 داشته باشد و ممکن است نداشته باشد، هر دوی
 آن‌هم درست است. اگر ضرورت داشته باشد،
 واجب الوجود می‌شود و اگر ضرورت نداشته باشد
 زید می‌شود. بنابراین چه اینکه بگوییم: **اللَّهُ موجودٌ**
بِالإمكان العام درست است چون لابشرط است.
 یا اینکه بگوییم: **زیدٌ موجودٌ بِالْإمكان** که آن‌هم
 درست است چون لابشرط نسبت به این دو جنبه
 است. در اینجا مرحوم میرداماد در لابشرط دست
 برده‌اند و گفته‌اند: گرچه لابشرط است اما لابشرط
يَجْتَمِعُ مَعَ أَلْفِ شَرْطٍ. این لابشرطی که در اینجا

معنایش معنای امکان است، شامل بشرطاً هم می‌شود چون لا بشرط معنایش همین است! لا بشرط مقسمی یعنی شیئی که با تمام اقسام جور درمی‌آید.

الكلمة صوتٌ يَخْرُجُ مِنَ الْفَمِ وَ لَهُ مَعْنَى، خب فرض کنید این لا بشرط نسبت به اقسامش است؛ **إِمَّا حَرْفٌ** و **إِمَّا فِعْلٌ** و **إِمَّا اسْمٌ**.

لا بشرط يَجْتَمِعُ مَعَ أَلِفِ شَرْطٍ حالا آیا لا بشرطی که در جانب موافق قضیه امکان ماست، بشرطاً را شامل نمی‌شود؟! شامل می‌شود. بنابراین دوباره قضیه به ضروری الطرفین برگشت!! یعنی بالأخره مسئله را پیچاندیم و ضروری الطرفین را در یکی از اقسام امکان عام قرار دادیم که در تحت امکان عام چند چیز باقی ماند؛ یکی واجب است، گرچه واجب در ناحیه مخالف لا بشرط است ولی در اینجا وجود برای او ضرورت دارد. یکی ممتنع است، گرچه وجود برای او ضرورت ندارد ولی ناحیه عدم برای او ضرورت دارد. یکی تساوی الطرفین است که در هر دو طرف سلب ضرورت می‌شود؛ هم از ناحیه مخالف و هم از ناحیه موافق سلب ضرورت می‌شود. قسم چهارم ضرورة الطرفین است و آن این

است که سلب ضرورت از جانب مخالف می کند و نسبت به جانب موافق بشرط لا است. حالا اینکه سلب ضرورت از جانب مخالف می کند یعنی از مجموع دو قضیه امکان عام درمی آید. مثل دو امکان عامی که اگر این دو تا را ضمیمه کنیم، یک مفهوم از آن درمی آید و آن عبارت از مفهومی است که ضروری الطرفین باشد **فَیَعُودُ الْإِشْكَالُ إِلَى أَصْلِهِ!** وقتی در امکان خاص می گوئیم: آن چیزی که امکان خاص نیست ضروری الطرفین را شامل می شود در صورتی که این ضروری الطرفین در امکان عام وجود ندارد.

فَلَا یَصِحُّ أَنْ کُلَّ مُمْتَنِعٍ مَسْلُوبُ الضَّرُورَةِ...

دیگر صحیح نیست که هر ممتنعی مسلوب الضرورة باشد از آنچه که واقع نیست از دو طرف؛ نمی شود مسلوب الضروره باشد. زیرا ضروریة الطرفین ممتنع است در حالی که در اینجا امکان عام صحیح نیست.

تلمیذ: خود ایشان که تصریح می کنند به اینکه ضروری الطرفین ممتنع است.

استاد: نه، عیب ندارد. می گویند: ضروری

الطرفین ممتنع است ولی بالأخره این را یک مفهوم از مفاهیم به حساب می آورند یا نمی آورند؟! ایشان

می گویند: ضروری الطرفین ممتنع است و در تحت
لیس بممکن خاص قرار می گیرد ...

تلمیذ: شریک الباری ممتنع است و ما هم مفهوم آن را فرض می کنیم.

استاد: بالأخره ما نظر به خارج داریم، مفهوم قابل
تصوری هست و ممتنع است ولی ضروری الطرفین
مفهومی نیست! الآن شما چه مفهومی از ضروری
الطرفین در ذهنتان می آورید؟! امکان ندارد چیزی را
بیاوریم! وقتی که در نظر به خارج نگاه می کنیم،
شریک الباری شیء ممکن است اما به لحاظ ادله و
براهین فلسفی شریک الباری ممتنع می شود. منظور
این است. خود شریک الباری **امر ماهیة و ممکن
فی الخارج**. مگر اینها که قائل به یزدان و اهرمن
بودند، محتمل نمی دانستند؟! واجب می دانستند چه
برسد به امتناع! یزدان، اهرمن، الهة زیبایی، باران،
قهر، غضب و آتش، اینهایی که به آنها معتقد بودند.
ما می گوئیم: **شریک الباری ممتنع بالدلیل ولی
اصلاً مفهوم ضروری الطرفین قابل تصور نیست!**
اجتماع نقیضین قابل تصور است و عدم مطلق قابل
تصور است اما چیزی که ضروری الطرفین باشد
یعنی چه؟! هم چنین چیزی قابل تصور نیست. لذا

اصلاً یک هم‌چنین مسئله‌ای در ذهن مستشکل نمی‌آید! می‌توانیم بگوییم: اصلاً ضروری الطرفین نداریم! اصلاً هم‌چنین مفهومی نداریم! لذا اصلاً نمی‌تواند در تحت اقسام **لیسَ بِممكنٍ خاص** قرار بگیرد.

تلمیذ: مگر ضروری الطرفین از مصادیق اجتماع نقیضین نیست؟!!

استاد: این فقط یک مفهوم امتناع را دارد اما نه اینکه ضروری الطرفین به‌عنوان مفهومی باشد که قسم ثالث بشود؛ یعنی ممتنع می‌شود.

تلمیذ: امتناعش به‌خاطر چیست؟ یعنی اینکه می‌فرمایید: ضروری الطرفین را نمی‌توانیم تصور کنیم به‌خاطر این است که در واقع از مصادیق اجتماع نقیضین است.

تعریف مفهوم ضروری الطرفین

استاد: ضروری الطرفین به چیزی می‌گویند که حتی نسبت به ممکن خاص هم همین‌طور است حتی در اجتماع نقیضین هم همین‌طور، آن را هم اشتباه کردم. ما باید امکان عام را در یک قضایایی استعمال کنیم که بتوانیم در آن قضیه مفهومی را بر موضوع حمل کنیم و این باید یک ماهیتی باشد، بالأخره باید یک ماهیتی را تصور کنیم تا بعد بتوانیم حمل کنیم! شما در قضایا چه موضوعی را می‌توانید پیدا کنید که به‌واسطه حمل محمول بر او بتواند شامل اجتماع نقیضین بشود؟! مگر اینکه دو قضیه مخالف

بیاورید؛ یکی **زید قائم بالإمكان العام** یکی بگوییم:
زید جالسٌ یا لیس بقائم بالإمكان، از مجموع این دو
اجتماع نقیضین بیرون بیاید ولی ما یک قضیه در
اینجا لازم داریم. ولی در عدم یک هم‌چنین مفهوم
عدم هست! در شریک‌الباری هست! در آن مفاهیمی
که اینها مقطوع العله هستند، ممکن است متحقق
باشد. بالأخره این امکانی را که می‌خواهید بیاورید
باید ماهیاتی در تحت او قرار بگیرد چون شما امکان
را برای جهت قضیه می‌آورید! شما چه قضیه‌ای
دارید که آن قضیه اجتماع نقیضین در آنجا در یک
قضیه واحد بخواهد حمل بشود؟! بنابراین تصور
یک هم‌چنین چیزی مستحیل است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد